

بازاندیشی در مفهوم Territory از نگاه جغرافیای سیاسی ایران^۱

محمد زهدی گهرپور- دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

یاشار ذکی* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

روزبه زرین کوب- استادیار تاریخ ایران، دانشگاه تهران

بهادر زارعی- استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۱۲/۰۳ تأیید نهایی: ۱۳۹۶/۰۳/۲۲

چکیده

بی‌شک، واژه‌های تخصصی هر علم زبان گویای آن علم است و زبان علمی، همبسته جدایی‌ناپذیر هر علم محسوب می‌شود. پژوهش در هر علمی مستلزم به‌دست‌دادن مجموعه‌ای منسجم از واژگان خاص آن رشته، برابرنهاده‌های آن‌ها و ارائه تعریفی دقیق از آن‌هاست. جغرافیای سیاسی واژه‌های متعددی مانند مکان، فضا، مقیاس و سرزمین و نظایر آن دارد که جزء مفاهیم مورد مجادله هستند. مفهوم Territory یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین مفاهیم رشته است. انتخاب معادل مناسب برای این واژه به یکدستی آن در نوشته‌های تخصصی این رشته و رفع سردرگمی و برداشت‌های ناهمگرا میان خوانندگان و مخاطبان کمک بسیار می‌کند. پژوهش حاضر که از نوع بنیادی - نظری است و به‌صورت توصیفی - تحلیلی با استفاده از منابع دست اول فارسی و لاتین انجام گرفته است، در پی پاسخ به چیستی و ماهیت مفهوم تربتوری و نیز معادل‌گزینی مناسب در ادبیات جغرافیای سیاسی به زبان فارسی است. مطابق یافته‌های تحقیق در معادل‌گزینی واژه تربتوری فراتر از برداشت جغرافیدانان طبیعی و جغرافیدانان انسانی به کار می‌رود؛ جغرافیدانان طبیعی آن را به معنای چارچوبی برای فرایندهای طبیعی می‌دانند و جغرافیدانان انسانی واژه مزبور را عرصه‌ای ایستا برای رویدادهای انسانی به کار می‌برند. از منظر جغرافیای سیاسی، قلمرو تنها چارچوب فیزیکی و فضایی برای اقدامات انسان نیست؛ بلکه بازتاب روشنی از «روابط قدرت بین کنشگران سیاسی» است، به طوری که در آن ابعادی متعدد و مهم از زندگی اجتماعی و قدرت اجتماعی نظیر ابعاد کارکردی «کنترل فضا»، «بازیگران سیاسی»، «مرزبندی و اعمال حاکمیت انحصاری» مطرح می‌شود. در نتیجه، قلمرو محدوده‌ای است که شخص در محتوای آن برای کنترل روش‌هایی نظیر «دفاع»، «کنترل»، «محرورسازی» و «مشمول‌سازی» تلاش می‌کند. براین اساس، تربتوری در ادبیات جغرافیای سیاسی به فضایی محدود شده گفته می‌شود که با مرز مشخص شده است و اعمال قدرت و نظارت را برای حکومت فراهم می‌کند و بدین ترتیب قلمرو اعم از سرزمین است؛ زیرا سرزمین بخش فیزیکی و انسانی (غیرسیاسی) قلمرو است.

واژه‌های کلیدی: جغرافیای سیاسی، سرزمین، قلمرو، معادل‌گزینی.

۱. پژوهش حاضر مستخرج از رساله دکتری جغرافیای سیاسی با عنوان *پیدایش و تحول اندیشه قلمروسازی در ایران* است.

مقدمه

مفهوم، کوچک‌ترین واحد اندیشه است و مفهوم‌سازی یعنی اینکه ما اشیا، پدیده‌ها و رفتارها را بر مبنای یک یا چند وجه‌شبه طبقه‌بندی کنیم. «مفهوم»^۱ و «سازه»^۲ از مهم‌ترین نمادها در زبان، به‌ویژه در زمینه پژوهش علمی است. دانش برای انتقال منظور و معنی خود از مفاهیم و سازه‌ها استفاده می‌کند و هر پژوهشگر به‌منظور درک روابط موجود بین داده‌های خود، ناگزیر از کاربرد مفاهیم است. مفهوم را می‌توان انتزاع یا تجرید رویدادهای مشاهده‌پذیر دانست؛ یعنی مفهوم بیانگر چیز، ویژگی یا پدیده‌ای ویژه است. تشکیل مفهوم راهی کوتاه برای تعریف و توصیف واقعیت‌ها و مقصود از آن ساده‌کردن موضوع تفکر است (هومن، ۱۳۷۶: ۸۸).

زبان علمی ابزار ارتباطی هر علم با اهل فن آن است. زمانی که از گسترش علم و انتقال این زبان به محافل علمی در زبان‌های دیگر سخن گفته می‌شود، می‌توان به اهمیت معادل‌گذاری برای مفاهیم و ارائه تعریف و تفسیری درخور از اصطلاحات علمی پی برد. گستره واژگانی ویژه هر علم را باید در گستره زبانی پدیدآورندگان آن دانش جست‌وجو کرد. بی‌شک، واژه‌های تخصصی هر علم زبان گویای آن علم هستند و زبان علمی همبسته جدایی‌ناپذیر هر علمی است. به عبارتی، پژوهش در هر علمی مستلزم به‌دست‌دادن مجموعه‌ای منسجم از مفاهیم و واژه‌های خاص آن رشته، برابرنهاده‌های آن‌ها و ارائه تعریفی دقیق از آن‌هاست تا زمینه اختلاف‌نظر و سوءتفاهم‌های احتمالی از میان برود. براین‌اساس، هر رشته‌ای به فراخور نیازهایش از واژه‌های تخصصی مختلف وام می‌گیرد که چه بسا با علوم دیگر همپوشانی دارد، اما در عین حال نمی‌توان گفت واژه‌های تخصصی یا اصطلاحات علمی در همه علوم به یک معنا به‌کار می‌روند.

واژه Territory نیز یکی از همین موارد است و به زعم بسیاری از صاحب‌نظران رشته جغرافیای سیاسی، مهم‌ترین مفهوم در این رشته است. از اساس، پژوهش در این گرایش علمی با این مفهوم آغاز می‌شود و همین موضوع اهمیت برداشت و درک صحیح از ماهیت آن را نمایان می‌سازد. از این‌رو، انتخاب معادل مناسب برای این واژه به یکدستی آن در نوشته‌های تخصصی این رشته و رفع سردرگمی و ابهام میان خوانندگان و مخاطبان متون بسیار کمک می‌کند.

مدت‌ها طولانی، حتی تا همین اواخر، به بررسی مفاهیم فضایی در حوزه جغرافیای سیاسی و علوم سیاسی کمتر توجه می‌شد، اما امروزه مفهوم Territory از همیشه اهمیت بیشتری یافته است. مفاهیمی مانند مرز، امنیت، حاکمیت، تجزیه‌طلبی، تهاجم و اشغال که بارها در رسانه‌ها به‌کار می‌روند، از مفاهیم همبسته Territory به‌شمار می‌رود. با این حال، جنبه‌های مهم بسیاری از این واژه وجود دارد که همچنان مغفول مانده است؛ مسائلی مانند سازماندهی مجدد ارضی کشورهای معاصر، مشمول‌سازی و محروم‌سازی، افزایش آشکار اهمیت سیاسی این مفهوم، لزوم وجود Territory برای اعمال قدرت و بررسی ماهیت این مفهوم و نه عوارض و آثارش. شاید بسیاری از ما بر این باور باشیم که از دید جغرافیدانان انسانی انتقادی - به‌واسطه تفاوتی که در دیدگاه جغرافیایی خود احساس می‌کنند - این مفهوم، مفهومی کم‌اهمیت و بی‌ارزش است. از چند جنبه می‌توان این موضوع را توضیح داد؛ به‌ویژه اگر این پیش‌فرض را بپذیریم که معمولاً Territory یک محدوده و در برخی موارد بخشی همگن از فضای جغرافیایی فهمیده می‌شود. تفکر جغرافیایی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به‌شکلی فزاینده بر نفوذپذیری و تغییرپذیری مرزها تأکید می‌کرد که در ظاهر کاهش اهمیت سیاسی مرزها را به همراه داشت. همچنین، این تفکر بر هویت ناهمگن فضا و مکان تأکید بسیاری داشت. در این شرایط، مفهوم یادشده با این استدلال که جهان تغییر کرده است، مفهومی کهنه و بدون کاربرد تلقی می‌شد و مطرح‌کردن آن خطرناک به نظر می‌رسید. همچنین، پرداختن به این مفهوم به‌دلیل اصرار بر دیدن جهان از دیدگاه فضاهای محدود و

همگن، ترس از دگرگونی و نیز نگرش انحصاری به تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی، عملی واپس‌گرایانه تلقی می‌شود. به اعتقاد جو پینتر (۲۰۱۰)، هم‌آمیزی شدید جغرافیای سیاسی، به‌ویژه از دهه ۱۹۸۰ با شکل‌های متنوع نظریه‌های اجتماعی سبب شده است در بسیاری از مفاهیم اصلی این رشته مانند سرزمین، فضا، مکان، چشم‌انداز، منطقه و مقیاس بازاندیشی شود. با این حال، امروزه به مفهوم Territory توجهی ویژه می‌شود.

این پژوهش از نوع بنیادی - نظری است که به‌صورت توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است و نخست با مطالعه ادبیات موجود پیرامون مفهوم Territory و مطالعه دقیق منابع معتبر؛ چیستی، ماهیت، کاربرد و مباحث مرتبط با آن را بررسی می‌کند و دوم ضمن بیان تفاوت‌های زمین، سرزمین و قلمرو که به‌نوعی در برابر نهاد این واژه قرار داده شده است، به‌منظور پرهیز از تشتت در معانی و برداشت‌های ناهمگرا و گاه متضاد، معادل‌گزینی مناسب در زبان فارسی برای کاربست آن در «رشته جغرافیای سیاسی» پیشنهاد می‌دهد.

بحث و یافته‌ها

ریشه‌شناسی مفهوم Territory و سیر تکوینی واژه

الف) منابع لاتین: در واقع، Territory یک اسم است، اما محدود کردن توجه به این مفهوم به‌عنوان یک اسم این شائبه را ایجاد می‌کند که تأکید بیش از حد بر آن به دلیل روشن‌بودن «موجودیت» آن است و در نتیجه از ارتباط آن با طیف وسیعی از دیگر پدیده‌های اجتماعی به‌ویژه فعالیت‌های اجتماعی، شیوه‌ها و فرایندهایی که در تولید و تحول آن نقش دارند، غفلت می‌شود (دلانی، ۲۰۰۵: ۱۳). ریشه لغت Territory از واژه لاتین territorium است. از نظر پارکر (۲۰۰۴)، این واژه در ابتدا برای زمین‌هایی به کار می‌رفت که در اطراف دولت - شهرها قرار داشتند و مایحتاج ساکنان شهرها را فراهم می‌کردند. دالمن (۲۰۰۹) اشاره می‌کند که این مفهوم در اندیشه‌های سیاسی اولیه موضوعی مهم بودند. وی در تأیید ادعای خود به اندیشه‌های افلاطون و ارسطو استناد می‌کند (گالاهر و دیگران، ۲۰۰۹).

این پیچیدگی‌ها و ابهامات، ریشه‌های نامعین^۱ این اصطلاح را نشان می‌دهد. این واژه براساس مدخل واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد، از واژه فرانسوی territoire می‌آید که خود آن هم از واژه لاتین territorium به‌معنای زمین‌های پیرامون شهر نشئت می‌گیرد. Territorium معمولاً با terra (زمین) مرتبط است، ولی از terrere به‌معنای ترساندن یا هراساندن نیز حاصل می‌شود که territor (ترساننده)^۲ نیز از آن می‌آید. در نتیجه، Territorium به‌معنی «مکانی است که از آن به افراد هشدار داده می‌شود» (روبی، ۱۸۷۶: ۳۶۳). طبق نظر حقوقدان هلندی هوگو گروسوسوس^۳ (۱۹۶۴: ۶۶۷)، ریشه واژه territory همان‌طور که سیلاس فلسوس^۴ می‌گوید «ترساندن دشمن»^۵ است و به نظر نمی‌آید - آن‌چنان که مارکوس وارو^۶ معتقد است از شخم‌زدن^۷ یا هم‌چنان که فروتینوس^۸ می‌گوید از واژه زمین^۹ یا از حق ارباب و وحشت‌افکنی^{۱۰} آمده باشد.

1. uncertain etymology

2. frightener

۳. Hugo Grotius فیلسوف، حقوقدان، عالم علوم سیاسی، قاضی، شاعر و نمایشنامه‌نویس قرن هفدهم میلادی اهل هلند بود.

4. Siculus Flaccus

5. terrifying the enemy (terrendis hostibus)

۶. مارکوس ترنتیوس وارو نویسنده جامع‌الاطراف رومی با معلومات وسیع بود که در سال ۱۱۶ ق م در ریانه نزدیک روم، در دهکده سابینه، زاده شد و در ۲۷ ق م درگذشت.

7. ploughing (terendo)

۸. Sextus Julius Frontinus فرمانده و مهندس رومی بود که در حدود سال ۴۰ م زاده شد و در سال ۱۰۳ درگذشت.

9. terra (land)

10. The right of terrifying (terrendi iure)

اشارات یادشده به ریشه مفهوم در آثار ویلیام کانلی (۱۹۹۶)، لی یویی (۲۰۱۳)، استوارت الدن (۲۰۰۹)، توماس بولدوین (۱۹۹۲) و کارل واتر (۲۰۱۰) نیز به این صورت آمده است: Territory از دو واژه لاتین *terra* و *territorium* مشتق شده است. *terra* به معنی زمین، کره زمین، پرورش و معاش غذایی همراه با حس محیطی پایدار به کار می‌رود. تمام این معانی برای ما آشنا و معلوم است، اما در برخی منابع ریشه‌شناختی (فرهنگ آکسفورد) و به دلایل معتبر آمده است که *territory* از *terrere* مشتق شده است که به معنای «ترساندن، تهدید و ارباب»^۱ است و *territorium* مکانی است که از آن محل به مردم هشدار داده می‌شود. شاید معنای این دو ریشه متضاد، در واژه امروزی «اشغال قلمرو» نهفته باشد؛ اشغال قلمرو برای دست‌یافتن به معاش و اعمال خشونت. بنابر این تفسیر، *Territory* قطعه زمینی است که با خشونت تصرف شده است (کانلی، ۱۹۹۶: ۱۴۴). در اینجا، در زمینه علت درست یا غلط بودن این برداشت بحث نمی‌شود و فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که ارجاع‌دادن معنای این کلمه به «زمین» منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

در تأیید مباحث قبلی باید گفت بر ارتباط بین این مفهوم با ترس به‌طور هم‌زمان تأکید زیادی شده است. این خود ارتباط قانونی و سیاسی بین «قلمرو» و ترس و محروم‌سازی^۲ ایجاد می‌کند (البته اگر ویژگی‌های ریشه‌شناسی مفهوم لحاظ نشود) که به یکی از نخستین تعاریف ثبت‌شده از این اصطلاح بازمی‌گردد (کانلی، ۱۹۹۵: xii). در حال حاضر، «مبارزه علیه تروریسم» موجب شده است که برخی محققان ارتباط بین قلمرو و ترور^۳ را دوباره مطرح کنند (آنیدیار، ۲۰۰۴: کاپرو، ۲۰۰۴؛ هایندز، ۲۰۰۶).

اگنیو (۲۰۰۳) کراسر (۱۹۹۹) و تشکه (۲۰۰۳) با اشاره به استفاده‌های مختلف از مفهوم *Territory* معتقدند دیدگاه‌های گذشته درباره این واژه از آغاز قرن شانزدهم به‌آرامی رو به تغییر نهاد و زمانی که معاهده صلح وستفالی (۱۶۴۸) به امضا رسید، مفهوم *Territory* به معنای «محدودیت‌زدایی فضایی از حاکمیت و کنترل حکومت‌ها درون مرزهای خود به‌منظور دست‌یافتن به صلح فراگیر» تغییر شد. معمولاً از معاهده صلح وستفالی به‌عنوان نقطه نمادین آغاز حکومت مدرن^۴ یاد می‌شود (ولارد، ۲۰۰۹: ۲). این معاهده تأثیرات مهمی بر مفاهیم فضایی و بازسازی آنها داشت. در این معاهده، قلمرو برای نخستین‌بار اساس نظام سلسله‌مراتبی قدرت در اروپا نامیده شد و فضای جهانی به ظرف‌های قدرت تقسیم شد که هدف از آن گسترش و تقویت نظام سرمایه‌داری بود. با شکل‌گیری حکومت قلمرو پایه، مردم به‌صورت رسمی تابعیت خود را از شخص امپراتور به حکومت مدرن منتقل کردند. در این معاهده، همچنین حق حاکمیت حکومت‌ها در محدوده قلمروشان به رسمیت شناخته شد و دخالت در امور سایر کشورها تخلف از حقوق بین‌الملل محسوب شد (میراحمدی، ۱۳۹۵: ۳۶). به همین ترتیب، واژه حکومت (*The state*) که از اصل لاتین آن یعنی (*status*) گرفته شده است، در اروپای قرون وسطی به مقام و موقعیت حاکم یا شرایط قلمرو اشاره داشت. در آن زمان و قبل از آن اندیشه یک آمریت سیاسی فائده، سوای حاکم و قلمرو در اروپا وجود نداشت (میراحمدی، ۱۳۹۵: ۳۵).

ب) منابع فارسی: سرزمین، واژه‌ای مرکب است که از دو بخش (سر + زمین) تشکیل شده و در لغت‌نامه دهخدا

در معانی متفاوتی همچون قطعه زمین، زمین پهناور، مرز و بوم، کشور، قطعه‌ای از زمین، مرز و بوم و ناحیه به کار رفته است. همچنین، در فرهنگ معین این واژه با مرز و بوم معادل‌سازی شده است، اما در فرهنگ عمید در ذیل سرزمین این معانی استفاده شده است: زمین پهناور که قوم و طایفه‌ای در آنجا به سر ببرند؛ مرز و بوم؛ کشور.

قلمرو نیز واژه‌ای مرکب (قلم + رو) است که در لغت‌نامه دهخدا - به نقل از ناظم الاطباء - به این صورت معنی شده است: مَلک و مملکت و ولایت متصرف. ملکی و ولایتی که در آن نوشته قلم پادشاهی یا امیری رود و مردم آنجا نوشته

1. to frighten, to terrorize
2. exclusion
3. Territory and terror
4. Modern state

او را قبول کنند و در این لفظ از ترکیب اسم و امر معنی، اسم ظرف پیدا شده است؛ یعنی محل روان بودن قلم کسی و خلاصه معنی قلمرو ملک مطیع است. همچنین در فرهنگ معین، ذیل واژه قلمرو معانی مملکت، حوزه فرمانروایی، حوزه عمل آمده است. در فرهنگ لغت عمید نیز دو معنی برای این واژه آمده است که حوزه عمل و زمینه، معادل‌های پیشنهادی هستند.

کاربردهای مفهوم Territory در ادبیات علوم جغرافیایی

الف) منابع لاتین: ژاک لوی، جغرافیدان فرانسوی، پیچیدگی‌ها و کاربردهای متعدد این اصطلاح را در مدخل قلمرو [territoire] در واژه‌نامه جغرافیایی بلین^۱ مطرح می‌کند. در این فرهنگ لغت، حدود ده صفحه به این مدخل اختصاص یافته است که شامل توضیحات سه محقق متفاوت - لوی، برنارد دباربیهو^۲ و ژان پل فریر^۳ - می‌شود. این توضیحات را با مدخل ۲۱۵ کلمه‌ای قلمرو که جان اگنیو در ویرایش سال ۲۰۰۰ واژه‌نامه جغرافیای انسانی بلکول^۴ آورده است، مقایسه کنید. با توجه به اینکه زاویه دید شما چه باشد، این تفاوت‌ها ممکن است نشانگر سردرگمی بیشتر یا پرگویی در این زمینه در ادبیات تحقیق جهان فرانسوی‌زبان باشد! برای رعایت انصاف نیز باید به این نکته اشاره کرد که تعداد متوسط واژه‌ها در مدخل نویسی فرانسوی نسبت به زبان انگلیسی بیشتر است. مدخل لوی هشت «تعریف» یا کاربرد را مشخص می‌کند:

۱. در طول دوره فضایی علم جغرافیا شاهد این هستیم که قلمرو به نفع فضا کنار گذاشته می‌شود؛ زیرا فضا دلالت‌های ریاضیاتی^۵ دارد و فرض بر این است که استفاده از اصطلاح قلمرو همراهی با توسعه‌طلبی را می‌رساند و همچنین امکان مقایسه آن نیست.
۲. مترادفی برای فضا (espace)؛ برخلاف شماره ۱، در اینجا قلمرو به‌طور مشخص بر فضا ارجحیت دارد؛ زیرا فرض می‌شود بیشتر بر واقعیات تاریخی تکیه دارد تا فضا که بیشتر انتزاعی است. لوی اذعان می‌کند دو اصطلاح برخی مواقع به‌صورت جایگزین یکدیگر در یک متن به‌کار برده می‌شوند.
۳. مترادفی برای مکان (lieu)؛ کاربردی که به‌تازگی در جغرافیا دیده شده است، اما به‌طور عمده در علوم سیاسی و اقتصاد مشاهده می‌شود که جایگزین واژه «محلی»^۶ شده است و متضمن ریشه و هویتی معین است که می‌توان به‌عنوان منبعی برای توسعه از آن استفاده کرد. «قلمرویی (مربوط به قلمرو)»^۷ که اغلب در جغرافیای اقتصادی به‌کار می‌رود و به‌معنای چیزی شبیه «محلی» در مقابل «جهانی»^۸ است.
۴. حرکت معرفت‌شناختی^۹ برای تمیز واقعیت از مفهوم؛ «قلمرو» به فضای اجتماعی^{۱۰} اشاره دارد، درحالی‌که «فضای جغرافیایی» ساختاری ذهنی^{۱۱} است که امکان می‌دهد به آن فکر کنیم.
۵. یک فضای منظم و محدود^{۱۲} (espace control'e-born'e)؛ که قدیمی‌ترین و متداول‌ترین تعریف بود و به‌تازگی

1. Belin *Dictionnaire de la Grrorize* ال
 2. Bernard Debarbieux
 3. Jean-Paul Ferrier
 4. Blackwell *Dictionary of Human Geography*
 5. Mathematical connotations
 6. The local
 7. Territorial
 8. Like Local as opposed to Global
 9. An epistemological move
 10. Socialised space
 11. Intellectual construction
 12. A regulated-bounded space

رابرت ساک در پژوهش خود با عنوان «قلمروسازی انسانی» آن را دوباره مطرح کرد. معنای غالب این اصطلاح در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است.

۶. غریزه‌های حیوانی که از علوم رفتارشناسی جانوری و زیست‌شناسی عاریت گرفته شده است. نتیجه کنترل انحصاری اغلب با خشونت است.

۷. فضایی اختصاصی: بسط تعریف قبلی. برخی مواقع در این معنی به کار می‌رود تا به اجزای هویتی^۲ یک فضا اشاره کند.

۸. برای اشاره به دوره‌های تاریخی. در این کاربرد، تاریخ علم جغرافیا براساس «محیط»، «فضا» و «قلمرو»^۳ به سه مرحله تقسیم می‌شود. از این نظر، قلمرو با تأکید بر هویت اجتماعی و فردی به‌عنوان جایگزینی برای فضاگرایی هندسی دکارتی^۴ مطرح می‌شود (پنتر، ۲۰۱۰: ۱۰۹۹).

لوی انتقادهایی از کاربردهای متعدد این مفهوم را فهرست می‌کند. در هریک از این انتقادهای او بر این نظر است که هر تعریفی نکات مثبت و منفی خود را دارد. در مجموع چهار مورد نخست از این مفهوم، یا تریتوری رد می‌شود یا آن جایگزین مفهوم دیگری می‌شود یا آن با «معنای بیش از حد کلی»^۵ تطبیق داده می‌شود. در تعریف هفتم نیز چنین است که به نظر ویژه می‌آید، ولی در عمل تمامی فضای اجتماعی را شامل می‌شود. گرایش به استفاده از «قلمرو» برای ارجاع به بخش‌هایی از فضا که اهمیت نمادین یا ذهنی مورد نظر را دارند، نیز مفید نیست. از نظر لوی، تمامی فضاهای مورد نظر جغرافیدانان انسانی این مشخصات را دارند. لوی معتقد است ترجیح جغرافیدانان انگلیسی‌زبان در استفاده از مفهوم مکان نیز به این متن کمی نمی‌کند، «چون موجب می‌شود مکان به‌جای قلمرو به کار برده شود و بالعکس؛ دو واژه پایه و اساسی، اما در عین حال کدام جغرافیدانی است که آنها را مترادف بگیرد» (همان: ۱۱۰۰).

لوی، لوسو و پاسی به شیوه‌های مختلف به مفهوم قلمرو در ادبیات تحقیق جهان انگلیسی‌زبان و فرانسوی‌زبان پرداخته‌اند. برنارد دباربیو^۶ این وضعیت را به‌طور مفصل مطالعه کرده است. کاربردهای جهان انگلیسی‌زبان «سخت‌تر» است و بر مباحث حاکمیتی - سیاسی^۷ و نیز مرزها و نهادها (معمولاً رسمی) تأکید می‌کند. در جهان فرانسوی‌زبان و دیگر زبان‌های لاتین این مفاهیم «نرم‌تر» است و از اصطلاحات فرانسوی نظیر territoire و ایتالیایی نظیر territorio به‌کرات استفاده می‌شود که به «ناحیه»^۸ یا «مکان» اشاره دارند (به توضیحات لوی در هشت مورد بالا نگاه کنید) (پنتر، ۲۰۱۰: ۱۱۰۱).

واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد^۹ تعریف سیاسی - قضایی (زمین یا کشوری که تحت سلطه قانون یا حکومت است) را برمی‌گزیند و همچنین تعریفی رفتارشناسانه از علم جانورشناسی می‌آورد (ناحیه‌ای که توسط یک حیوان یا گروهی از حیوانات انتخاب و از آن در برابر دیگر حیوانات دفاع می‌شود). به‌علاوه، این تعریف مطرح می‌شود: «یک قطعه زمین یا بخشی از زمین با مرزهای نامشخص؛ یک ناحیه». درواقع، این فرض که قلمروها باید مرز داشته باشند، بدون اثبات لحاظ می‌شود... جدای از این، برخی کاربردهای تلویحی خودمانی^{۱۰} نیز برای این اصطلاح در انگلیسی وجود دارد. همان‌طور که

1. An "appropriated" space
2. Identity component
3. Milieu, space and territory
4. Geometric Cartesian spatialism
5. Excessively general meaning
6. Bernard Debarbieux
7. Juridico-political concerns
8. Region
9. Oxford English Dictionary
10. Familiar figurative uses

همان‌طور که در کار میشل لوسو نیز می‌بینیم برخی طرفداران فرانسوی‌زبان این نگرش را دارند که territoire را ابتدا باید یک واژه سیاسی تعریف کرد (همان: ۱۱۰۱).

پس از نقد مختصر لیست وی از هشت کاربرد قلمرو، ژاک لوی تعریفی ارائه می‌کند که برداشت «محدودشده و منظم»^۱ را از قلمرو به ذهن می‌رساند، ولی کاربردهای رفتارشناسی جانوری را نیز دربردارد. در این حالت نیز ممکن است فضاهایی که به لحاظ رفتارشناسی جانوری تعریف می‌شوند، معیارهای توپوگرافیکی لوی را شامل شوند که جانورشناسان آن را به قلمرو نسبت می‌دهند. جو پنتر بر این باور است که تعریف جغرافیدانان از قلمرو به جامعه‌شناسی زیستی^۲ بیشتر میدان می‌دهد.

لوسو در تعریف خود از قلمرو، از معانی و دلالت‌های رفتارشناسی حذر می‌کند و بر ساختاربندهی سیاسی فضا^۳ تمرکز دارد. قلمرو «فضایی است که با اصول وابستگی و پیوستگی» ساخته می‌شود و «نسبت به سیستم‌های فکری^۴ که چارچوب فضا را مورد پرسش قرار می‌دهند و همچنین دیگر شیوه‌های که وجود دارد، کمتر به جوانب مادی فضا وابسته است». به نظر لوسو، تعیین ارزش پیوستگی فضایی و انسجام یک پهنه مشخص^۵ است که ویژگی قلمرو را در مقابل دیگر انواع فضا تعریف می‌کند. «بازیگران سیاسی» به عقیده لوسو بازیگران قلمرویی هستند. آنها به دنبال پیوستگی فضایی هستند، خواه این قلمرو محلی، ناحیه‌ای یا ملی باشد، برایشان فرقی نمی‌کند (لوسو، ۲۰۰۷: ۱۱۳-۱۱۴ به نقل از پنتر، ۲۰۱۰: ۱۱۰۲).

ب) منابع فارسی: مفهوم Territory در نوشته‌های اندیشمندان ایرانی به دو صورت ترجمه شده است. برخی معتقدند این مفهوم را باید با «سرزمین» در فارسی برابر دانست (مجته‌دزاده، ۱۳۸۱: ۳۸؛ ۱۳۸۹: ۱۷؛ ۱۳۹۱: ۳۸ و ۲۰۱۱). مجته‌دزاده مفهوم Territory را معادل با مفهوم سرزمین می‌داند و پیشنهاد می‌کند از واژه «بوم» که با مفهوم «میهن» برابر است به عنوان معادلی برای Territory استفاده شود (۱۳۸۱: ۳۸). در فرهنگ گیتا‌شناسی، اصطلاحات جغرافیایی که عباس جعفری (۱۳۶۷) گردآوری کرده است، ذیل واژه Territory معانی «سرزمین؛ زمینی که به یک دولت تعلق داشته باشد و همچنین پهنه وسیعی از زمین» آمده است.

در مقابل، دره میرحیدر پس از ترجمه کتاب *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی* (مویر، ۱۳۷۹) که در آن مفاهیم Territory و Territoriality بررسی شده است، در بیشتر نوشته‌های خود معادل «قلمرو» را برای این مفهوم به کار برده است.

حافظنیا و کاویانی‌راد (۱۳۹۳) و کاویانی‌راد (۱۳۹۲) معادل قلمرو را برای مفهوم Territory برگزیده‌اند، اما برای مشتقات این مفهوم با افزودن پسوندها و پیشوندهای متعدد، معادل‌هایی ساخته‌اند که برخی از آنها بسیار دور از ذهن می‌نمایند. آن‌ها در مقابل مفهوم Territoriality معادل «قلمرومندی» را پیشنهاد می‌کنند و انسان مورد مطالعه در جغرافیای سیاسی را انسانی قلمرومند می‌دانند. از دیگر معادل‌های ساخته‌شده برای مفهوم Territoriality می‌توان به قلمروگستری، قلمروسازی، قلمروداری اشاره کرد.

معادل‌گزینی فارسی تریتوری در ادبیات جغرافیای سیاسی ایران

متون جغرافیایی در ایران - که اغلب ترجمه از متون مهم انگلیسی و تا حدودی فرانسوی بوده‌اند - کمتر به ماهیت مفهوم

1. Regulated-bounded (*control 'e-bord 'e*)

2. Socio-biology

3. Political structuring of space

4. The systems of ideas (*syst'emes id'eels*)

5. Delimited area

territory توجه داشته‌اند و به ترجمه تحت‌اللفظی آن بسنده کرده‌اند. همین بی‌توجهی به ماهیت واژه، منشأ اختلافات و برداشت‌های مختلف شده است که نمود آن در معادل‌گزینی واژه به چشم می‌خورد.

به‌طور کلی، سه برداشت متفاوت و ناهمگرا از مفهوم territory در بین جغرافیدانان وجود دارد که هر یک از برداشت‌ها، متناظر بر زمینه رشته تخصصی جغرافیدانان است. مشکلات برداشت‌های چندگانه مانع از آن شده است که درک درستی در زمینه تریتوری صورت گیرد. از آنجاکه در زبان فارسی در برابر نهاد انگلیسی واژه معانی مختلفی وجود دارد، این مشکل مضاعف شده است؛ بنابراین، عالمان گرایش‌های درونی جغرافیا و از جمله جغرافیدانان سیاسی به‌صورت دلبخواهانه و بدون تأمل دقیق، معادل‌های مختلفی را به‌کار برده‌اند. با توجه به اینکه واژه تریتوری، فی‌نفسه «سیاسی» است، در ادامه این پژوهش با نگاهی موشکافانه به دلایل معادل‌گزینی متفاوت و درنهایت به معادل صحیح آن در جغرافیای سیاسی اشاره می‌شود. برداشت‌های متفاوت و سه‌گانه از واژه تریتوری عبارت‌اند از:

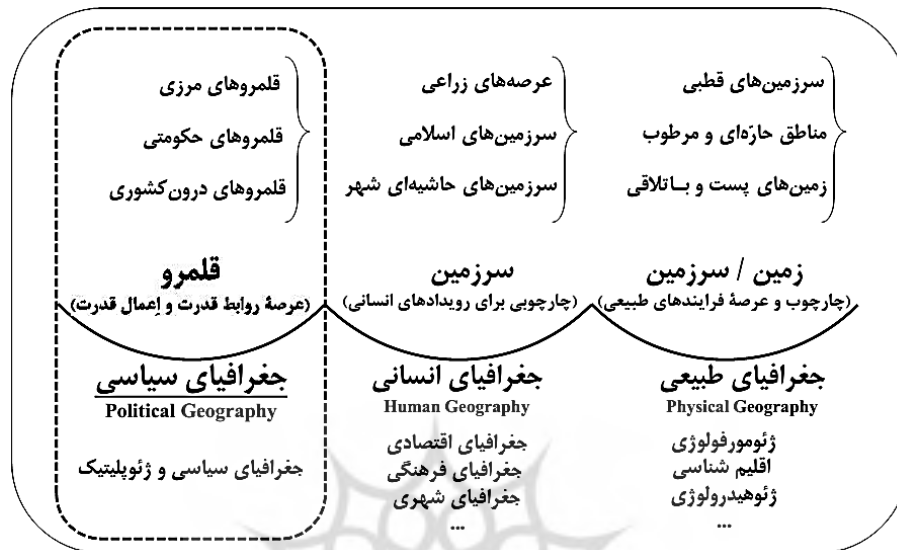
۱. زمین: تعبیر زمین یا چارچوب فیزیکی و زیستگاه طبیعی، برداشت اولیه از واژه و مفهوم territory است. در این معنا، بیشتر «فضاهای طبیعی مناطق» به‌طور اخص و «کره زمین» به‌طور اعم مدنظر است؛ یعنی آنچه جغرافیدانان طبیعی در مسیر تحلیل فرایندها و الگوهای طبیعی حاکم بر زمین استفاده می‌کنند. آن‌ها برای بیان لندفرم‌ها، مناطق اقلیمی، ژئومورفولوژیکی و نظایر آن از زمین یا همان لند به‌عنوان قرارگاه طبیعی و حتی در برخی موارد معادل تریتوری استفاده می‌کنند. سرزمین‌های قطبی، زمین‌های خشک، زمین‌های باتلاقی، مناطق حاره‌ای و مرطوب و نظایر آن.

۲. سرزمین: در این نگاه سعی می‌شود «سرزمین جزئی از رفتار انسان» معرفی شود، نه یک عنصر مهم در روابط انسانی و به‌صورت اخص «روابط سیاسی». اغلب جغرافیدانان انسانی اعم از جغرافیدانان روستایی، شهری، اقتصادی، فرهنگی و... این برداشت مبتنی بر جغرافیای انسانی و به‌طور عمده غیرسیاسی را ارائه می‌دهند و از آن استفاده می‌کنند. در اینجا، جغرافیدانان تریتوری را اغلب «مفهومی ایستا و چارچوبی برای رویدادهای انسانی» تلقی می‌کنند؛ سرزمین‌های اسلامی، سرزمین‌های زراعی، سرزمین‌های غیرمسکون شهری. البته گاهی سرزمین در جغرافیای سیاسی با معنا و برداشت غیرسیاسی یعنی مفهومی ثابت و غیرپویا و عرصه‌ای برای حوادث و اتفاقات انسانی به‌طور کل به‌کار می‌رود که چنین برداشتی به هیچ وجه، معنای تخصصی مدنظر جغرافیدانان سیاسی و علم جغرافیای سیاسی را افاده نمی‌کند.

۳. قلمرو: در برداشت سوم، فراتر از نگاه و تفسیر جغرافیدانان طبیعی و انسانی، قلمرو تنها چارچوب فیزیکی و فضایی برای اجرای اعمال انسان نیست، بلکه بازتابی روشن از «روابط قدرت» است. مطابق این تفسیر متأخر و مبتنی بر روابط قدرت است که رابرت ساک این اندیشه را «قلمروگرایی انسانی» در برابر قلمروگرایی حیوانی نامیده است. از منظر کوین کاکس، از اساس جغرافیای سیاسی، مجموعه‌ای از دو بخش است. در جغرافیای سیاسی «جغرافیا» به شیوه‌های گزینشی ترسیم می‌شود؛ شیوه‌هایی که صفت «سیاسی» را توضیح می‌دهد. همین‌طور «سیاست» به شیوه‌ای ترسیم می‌شود که مسائل جغرافیایی را نمایان می‌سازد. از همه مهم‌تر، تمرکز جغرافیای سیاسی بر دو ایده قلمرو و قلمروسازی است. قلمروها به‌عنوان فضاهایی هستند که در مقابل ادعاهای دیگران، از طریق قلمروسازی حمایت می‌شوند، به چالش کشیده می‌شوند و مطالبه می‌شوند. قلمرو و قلمروسازی به‌طور متقابل پیش‌فرض یکدیگر هستند. آن‌ها بدون همدیگر نمی‌توانند باشند. قلمروسازی، فعالیت است؛ فعالیت «دفاع»، «کنترل»، «محروم‌سازی» و «مشمول‌سازی». قلمرو محدوده‌ای است که شخص در محتوای آن، برای کنترل این روش‌ها تلاش می‌کند (کاکس، ۲۰۰۲: ۱-۲).

قلمرو، زمینی است که شخص یا اشخاصی آن را می‌یابند یا درباره آن ادعایی دارند. قلمرو فضایی محدودشده است که برای دفاع از آن یا ایجاد امنیت در آن اجباری وجود دارد - برای طرح ادعای نوعی ویژه از حاکمیت - و با مهاجمان به آن نیز مقابله می‌شود (کاون و گیلبرت، ۲۰۰۸: ۱۶).

در مبحث قلمرو، ابعاد متعدد و مهمی از زندگی اجتماعی و قدرت اجتماعی در کنار هم مطرح می‌شوند: «ابعاد مادی نظیر زمین»، «ابعاد کارکردی نظیر کنترل فضا» و «ابعاد نمادین نظیر هویت اجتماعی». این اصطلاح در طول زمان کاربردهای نامشخصی داشته است و برای اشاره به مقیاس‌های فضایی مختلف بخش‌هایی از فضا استفاده می‌شود که جغرافیدانان به طور معمول با عنوان منطقه، مکان و محل از آن‌ها یاد می‌کنند (پاسی، ۲۰۰۳: ۱۰۹).



نمودار ۱. برداشت‌های سه‌گانه از مفهوم تریتوری در زبان فارسی

منبع: نگارندگان

با توجه به مطالب پیشین، در مقایسه معانی پیشنهادی برای هر دو واژه - برای یافتن بهترین معادل برای مفهوم Territory از بین دو واژه «سرزمین» و «قلمرو» در جغرافیای سیاسی - باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. هر دو واژه مرکب هستند و در ترکیب آن‌ها از دو کلمه استفاده شده است که در «سرزمین» به طور مستقیم کلمه «زمین» به کار رفته است و در ترکیب با کلمه «سر» معنای قطعه زمینی را که ابعاد آن مشخص است به ذهن متبادر می‌کند.

۲. در معانی پیشنهادی برای این واژه - در هر سه لغت‌نامه - سرزمین با مفهوم «کشور = Country» هم‌معنی در نظر گرفته شده است که این واژه در زبان انگلیسی معادل‌ها و تعاریفی دارد و معمولاً با مفهوم Territory معادل و هم‌معنی در نظر گرفته نمی‌شود.

۳. هر سه لغت‌نامه، معادل «مرز و بوم» را در توضیح این واژه پیشنهاد کرده‌اند که این مفهوم نیز معادلی مناسب برای واژه Territory نیست.

۴. واژه «بوم» به‌تنهایی معنای «زمین غیرآباد و ناکاشته» را می‌دهد و برای اشاره به کشور همواره با واژه «مرز» همراه می‌شود و به‌صورت «مرز و بوم» آورده می‌شود. واژه مرز در این ترکیب معنای بوم را تغییر می‌دهد و به این‌صورت معنی «کشور» از آن مستفاد می‌شود که آن هم معادلی مناسب برای Territory نیست.

۵. در فرهنگ عمید، به «زمینی پهناور که قوم و طایفه‌ای در آنجا به سر ببرند» اشاره‌ای جالب شده است که فقط به بُعد جغرافیای انسانی این واژه می‌پردازد و به ابعاد سیاسی آن - حاکمیت و کنترل - اشاره‌ای نشده است.

۶. در معادل‌ها و تعاریف پیشنهاد شده برای واژه مرکب «قلمرو»، به ابعاد جغرافیایی - سیاسی توجه بیشتری شده است. در نگاه جغرافیایی معادل‌هایی مانند مملکت، ملک و ولایت متصرف پیشنهاد شده است و از بعد سیاسی نیز

- منظور از قلم «حکم حکومتی» است که «حوزه عمل» مشخصی دارد و در یک محدوده جغرافیایی حاکمیت و کنترل شخص یا گروهی اعمال می‌شود.
۷. مطابق نمودار ۱، استفاده از معادل سرزمین برای مفهوم Territory در سایر علوم حتی دیگر گرایش‌های جغرافیا با استفاده از این معادل در جغرافیای سیاسی متفاوت است.
۸. در جغرافیای سیاسی، Territory به فضایی محدود شده از طریق مرز گفته می‌شود که اعمال قدرت و نظارت را برای حکومت - که به مناسبات رفتاری جمعیت شکل می‌دهد - فراهم می‌کند. در واقع، در جغرافیای سیاسی باید سرزمین^۱ را بخشی از قلمرو دانست؛ زیرا مکان و سرزمین - که محتویات فضای جغرافیایی شناخته می‌شوند - چهره فیزیکی و انسانی (غیرسیاسی) فضا هستند. در مجموع، قلمرو اعم از سرزمین است؛ زیرا سرزمین بخش فیزیکی و انسانی (غیرسیاسی) قلمرو است.
۹. معرفی انسان مورد مطالعه جغرافیای سیاسی به‌عنوان انسانی قلمرومند را که در کتاب *فلسفه جغرافیای سیاسی* و پژوهش «پردازش مفهوم قلمرو در جغرافیای سیاسی» ذکر شده است نمی‌توان پذیرفت. ترکیب قلمرو با پسوند «مند» هم از نظر ساختاری و هم از نظر معنایی درست نیست. این پسوند همان‌طور که در لغت‌نامه دهخدا آمده است از جمله حروفی است که همیشه به آخر اسم ملحق می‌شود و معنی دارایی و خداوندی به آن می‌دهد؛ مانند ارجمند؛ یعنی خداوند قدر و قیمت؛ حاجتمند یعنی صاحب حاجت و محتاج؛ دردمند یعنی دارای درد. با این توصیف، قلمرومند به‌معنای دارای قلمرو خواهد بود و انسان مورد مطالعه جغرافیای سیاسی انسانی است که دارای قلمرو است. حال مسئله اینجاست که تمامی مطالعه جغرافیای سیاسی بر سر انسان قلمروخواه و بالاتر از آن قلمروساز است و نه انسان قلمرومند. اگر آدمی قلمرو داشته باشد، دیگر نیازی به مطالعه رفتار و احساس او نیست؛ زیرا انسانی که قلمرو داشته باشد دیگر انگیزه‌ای برای به‌دست‌آوردن قلمرو ندارد و حس قلمروخواهی و قلمروسازی در مقیاس‌های مختلف در این انسان مورد مطالعه وجود ندارد.
۱۰. با فرض درست‌بودن این اصطلاح، قلمرومندی انسان را می‌توان در علم حقوق بررسی کرد. مزایا و محدودیت‌هایی که این ویژگی به انسان می‌دهد و همچنین تسهیلات فراهم‌شده از سوی قانون برای حفاظت از دارایی شخصی را در گرایش‌های مختلف علم حقوق می‌توان بهتر بررسی کرد.
۱۱. شاید بتوان قلمرومندی را با حریم شخصی برابر دانست. انسان دارای قلمرویی است و تلاش می‌کند اشخاص دیگر به حریم شخصی وی وارد نشوند. این حریم ممکن است از حریم‌های احساسی تا قانونی و ثبت‌شده متفاوت باشد.
۱۲. با توضیحات یادشده درباره واژه Territory در زبان انگلیسی و فرانسوی و نیز موارد کاربرد آن در جغرافیای سیاسی، آنچه به‌خوبی در مفهوم «قلمرو» بیان شده است، قابلیت استفاده از این واژه در بیشتر موارد به‌عنوان معادل Territory است.
۱۳. در جغرافیای سیاسی زمانی که از قلمرو صحبت می‌شود، منظور حوزه نفوذ فرامین حکومت است؛ جایی که نظارت معمول حکومت جاری است و مردم مالکیت و نظارت حکومت را احساس می‌کنند.
۱۴. در قلمرو، ابعاد کارکردی قدرت اجتماعی نظیر مالکیت، کنترل و اعمال نظارت انحصاری توسط بازیگران قدرت مطرح می‌شود. به عبارتی، در معادل‌گزینی تریتوری برای قلمرو فراتر از عرصه و چارچوب رویدادهای انسانی مطرح در سرزمین، موضوع «روابط قدرت بین کنشگران سیاسی» مطرح می‌شود.

شایان ذکر است مفهوم تربیتوری و برداشت‌های متعدد از آن در جغرافیای سیاسی، تحت‌الشعاع تحولات فکری - فلسفی این رشته بوده است، به طوری که برداشت‌های جغرافیدانان سیاسی از مفهوم مزبور تحت تأثیر رویکردها، پارادایم‌ها و نظریه‌های منبعث از آن‌ها بوده است. در نتیجه، در ادامه این بحث ضروری است تربیتوری از خلال دگردیسی‌های نظری جغرافیای سیاسی واکاوی شود.

Territory و تحولات نظری رشته جغرافیای سیاسی

بر اساس مطالعه صورت‌گرفته در متون انگلیسی‌زبان، استفاده از مفهوم Territory در دهه‌های مختلف قرن بیستم متفاوت بوده و از تحولات نظری رشته جغرافیا به شدت تأثیر پذیرفته است. به عبارت دیگر، مفهوم قلمرو نیز همانند دیگر مفاهیم فضایی تحت تأثیر دوره‌های زمانی تحول رشته جغرافیای سیاسی به عنوان یک رشته دانشگاهی دچار برخی تحولات شده است که قابل تأمل است. در مقطع زمانی، ۱۸۹۷-۱۹۴۵ که منطبق با جغرافیای سیاسی سنتی در تقسیم‌بندی‌های تحولی این رشته است، مفهوم قلمرو به «قلمرو ملی» منحصر بود. توجه جغرافیدانان سیاسی در مطالعات خود به زمینه‌ها و شرایط بروز و اعمال «قلمروسازی حکومت ملی» معطوف بود (میراحمدی، ۱۳۹۵: ۷۰). با تجویزهای جغرافیدانان سیاسی آلمان برای حاکمان این کشور و مشروعیت‌بخشی علمی حمله به همسایگان برای نیل به «قلمروسازی» و بهره‌مندی بیشتر از «فضای حیاتی»، بدینی عمومی به جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شکل گرفت و همین بدینی موجب شد در مقطع زمانی بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۶۰) مطالعات دانشگاهی اندکی در این زمینه صورت بگیرد که در این مطالعات مفهوم قلمرو به «قلمرو حکومت» منحصر می‌شد و با رویکرد و دیدگاه مسلط بر مطالعات این رشته - رویکرد کارکردی و دیدگاه ناحیه‌ای - منطبق بود (میراحمدی، ۱۳۹۵: ۱۰۶). بر این اساس، تا قبل از دهه ۱۹۶۰ این مفهوم به عنوان «یک مکان محدودشده و دارای مرز» استفاده می‌شد. پس از آن با تحولات رشته جغرافیا و غلبه تفکر فضایی در دهه‌های بعد، معنای «فضایی که حقوق مالکیت در آن اعمال می‌شود و نظارت مداوم را می‌طلبد»، مورد نظر بود (الدن، ۲۰۱۳). در دوره زمانی ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ که منطبق با جغرافیای سیاسی مدرن است، با غلبه مکتب فضایی که موجب گسترش رویکردهای سیستمی، فضایی و رفتاری در مطالعات جغرافیایی شده بود، تمرکز جغرافیدانان سیاسی به «قلمروهای فروملی» معطوف شد (میراحمدی، ۱۳۹۵: ۱۵۴). با ظهور و گسترش اندیشه‌های رادیکال در جغرافیای سیاسی (اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰) که به دنبال نشان دادن روابط فضایی قدرت در مقیاس‌های مختلف و نیز تأثیر این روابط بر ایجاد الگوهای فضایی گوناگون بر کنش و واکنش‌های سیاسی بودند - که به شکل‌گیری رویکردهای اقتصاد سیاسی و مارکسیسم ساختاری منجر شده بود - مفهوم قلمرو کاربردهای بیشتری پیدا کرد و برخلاف دوره گذشته که بر قلمروهای فروملی تمرکز شده بود، در این دوره به قلمرو در هر سه مقیاس فروملی، ملی و فراملی توجه شد (همان: ۲۵۳). با ظهور و غلبه اندیشه‌های پست‌مدرن از اواخر دهه ۱۹۸۰ - که هنوز هم ادامه دارد - و تمرکز جغرافیدانان سیاسی بر دو عنصر قدرت و فضا، دیدگاه‌های اقتصاد سیاسی، انتقادی، پسااستارگرا، پسااستعماری، پست‌مدرن و نیز فمینیستی و نیز رویکردهای گفتمانی، تفسیری، ساختارشکنانه و تبارشناسی بر مطالعات جغرافیایی سیاسی سایه انداخته است و در چنین فضایی، قلمروها در تمام مقیاس‌ها (از قلمروهای فردی تا قلمروهای جنسیتی، قومی، مذهبی و...) مورد توجه و مطالعه هستند که این تکرر اندیشه‌ای و مقیاسی موجب پرداختن به مفاهیمی همچون قلمروسازی، قلمروزدایی و بازقلمروسازی شده است (همان: ۴۶۷). در نتیجه، پس از تحولات اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ و نفوذ اندیشه انتقادی در جغرافیا این مفهوم نیز دگرگون شده است و از این مفهوم «گونه متمایزی از سازماندهی اجتماعی - فضایی» مد نظر است که یک «تکنولوژی سیاسی در خدمت حکومت‌ها» در نظر گرفته می‌شود (الدن، ۲۰۱۳).

Territory و فضا

جغرافیا دانشی است که مفهوم «فضا» را اساس مطالعات خود در نظر می‌گیرد و در تمامی گرایش‌های خود رابطه انسان و جوامع انسانی را با فضای جغرافیایی مطالعه می‌کند. در این میان، جغرافیای سیاسی به‌عنوان یکی از گرایش‌های جغرافیا، فضای جغرافیایی و رابطه انسان و جوامع انسانی با آن را مطالعه می‌کند، اما با افزودن دو بعد «مالکیت» و «کنترل فضای جغرافیایی» مفهومی جدید به نام «Territory» برای مطالعه ادعاها و منازعات انسانی درباره استفاده، اشتراک و مالکیت زمین و منابع ساخته می‌شود (مویر، ۱۳۷۹: ۹) که به‌عنوان یکی از واژه‌های کلیدی در این گرایش مطالعاتی کاربرد زیادی دارد. براین اساس، اگر مکان را سرزمین ویژه و با هویت در فضا بدانیم و همچنین فضا را مجموعه‌ای از مکان‌ها و سرزمین‌ها و روابط میان آن‌ها در نظر بگیریم، «قلمرو» تلاش سیاسی - رسمی گروه‌های انسانی در راستای تعریف و تحدید حدود، نظارت و کنترل انحصاری در برش‌های مختلف فضا اعم از مقیاس محلی (شهر و روستا)، مقیاس ناحیه‌ای (ایالتی و استانی)، مقیاس ملی (کشوری) و حتی مقیاس فوق ملی و منطقه‌ای (اتحادیه‌های منطقه‌ای) است. برش‌های فضایی مذکور به دلیل «بار سیاسی» آن‌ها، قلمرو محسوب می‌شوند.

ژان گاتمن (۱۹۷۵) معتقد است مفهوم قلمرو را مردمی به وجود آورده‌اند که فضایی را برای اهداف خود سازمان‌دهی کرده‌اند (گاتمن، ۱۹۷۵: ۳۰). این مفهوم به‌طور معمول به بخشی از سطح زمین گفته می‌شود که گروهی ویژه یا موجودیتی سیاسی ادعای مالکیت آن را دارد (گالاهر و دیگران، ۲۰۰۹)؛ یعنی ناحیه‌ای که در آن حقوق مالکیت اعمال می‌شود و به طریقی محدود و مرزبندی می‌شود (هاگت، ۱۳۸۶: ۳۵۱).

به اعتقاد دیوید استوری^۱ (۲۰۰۹: ۲۰۱۲)، قلمرو، فضای جغرافیایی محدوده‌شده‌ای است که نشان‌دهنده تلاش انسان برای کنترل آن فضا است. او می‌گوید: سابق بر این قلمروهای سیاسی «رسمی» مهم‌ترین موضوع مطالعه جغرافیدانان سیاسی بوده است، اما امروزه این مفهوم در «مقیاس غیررسمی» نیز مطالعه می‌شود. منظور وی از مقیاس غیررسمی «روابط بین انسان‌ها در زندگی روزمره است که می‌تواند تلاش برای نظارت و کنترل بر فضا را به نمایش درآورد». با این حال، وی معتقد است امروزه جغرافیای سیاسی می‌تواند این مفهوم را در هر دو مقیاس مورد اشاره مطالعه کند. دبوراً کاون و امیلی گیلبرت^۲ در مقدمه خود بر مجموعه مقالات «جنگ، شهروندی و قلمرو» مفهوم قلمرو را این‌گونه تعریف می‌کنند: قلمرو واژه‌ای است که اغلب به‌جای زمین^۳ یا فضا از آن استفاده می‌شود، البته بر چیز دقیق‌تری اشاره دارد. قلمرو، سرزمین یا فضایی است که بر آن عملی صورت پذیرفته است (کاون و گیلبرت، ۲۰۰۸: ۱۶).

با توجه به مطالب یادشده، میان مفاهیم مکان، سرزمین، قلمرو و فضا پیوندهای درونی و نیز همپوشانی غیرقابل‌انکاری وجود دارد، اما آنچه قلمرو را به‌عنوان یک مفهوم کاملاً جغرافیای سیاسی از دیگر مفاهیم جغرافیایی نظیر محیط، مکان، فضا و سرزمین متفاوت می‌سازد، مقوله‌هایی نظیر «سازماندهی سیاسی»، «تحدید حدود و مرزبندی» و «اعمال حاکمیت» است که همه آن‌ها بار سیاسی دارند. به عبارت روشن، مفاهیم ترکیبی فوق، فراتر از وجوه انسانی سرزمین اعم از اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به کار می‌رود. مقوله‌های سازماندهی سیاسی، تحدید حدود و مرزبندی و اعمال حاکمیت، وجه سیاسی سرزمین را که قلمرو نامیده می‌شود از دیگر ابعاد طبیعی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، جمعیت‌شناختی، حقوقی و نظایر آن متمایز می‌سازد.

حاکمیت، قدرت غیرقابل کنترل، مطلق و برتر است که به‌وسیله آن هر کشور مستقلی اداره می‌شود. در واقع، حاکمیت به‌معنی چیرگی قانونی اعمال اراده حکومت بر ملت و سرزمین (چارچوب جغرافیایی) است که در سایه ترکیب مؤلفه‌های

1. David Storey

2. Deborah Cowen, , Emily Gilbert,

3. land

سه‌گانه حاکمیت، سرزمین و عرصه جغرافیایی - نه محیط طبیعی صرف - و ملت - نه مردم - واژه قلمرو معنای واقعی و دقیق پیدا می‌کند.

اهمیت‌یابی «قلمرو» در جغرافیای سیاسی

امروزه مطالعات جغرافیای سیاسی دچار تغییراتی عمیق نسبت به گذشته شده است. شصت سال پیش، بسیاری از جغرافیدانان سیاسی سرگرم مطالعه اندازه، شکل و موقعیت کشورها، ویژگی‌های مورفولوژیکی و ژنتیکی مرزهایی که کشورها را از هم جدا می‌کردند و مزایای نسبی برخورداری از منابع بودند، اما جغرافیدانان سیاسی معاصر در مورد مسائلی مانند ماهیت و اهمیت آمایش سیاسی قلمرو، اعمال و درک آن متمرکز شده‌اند. بخشی از این چرخش مطالعاتی در میان جغرافیدانان سیاسی به این دلیل است که آن‌ها به جای بدیهی‌انگاشتن قلمروها بر نحوه شکل‌گیری قلمروهای سیاسی، اقدامات و روابط، همچنین معنای آمایش سیاسی قلمرو و نقش قلمروها در فرایندها و الگوهای جغرافیایی تمرکز کرده‌اند (مورفی، ۲۰۱۲: ۱۵۹). در این راستا جان اگنیو، جغرافیدان مشهور معاصر، یکی از سه خط سیر عمده در بحث از آینده جغرافیای سیاسی را تمرکز مجدد جغرافیای سیاسی بر مفاهیم کلیدی نظیر «حکومت» و «قلمرو» می‌داند؛ مفاهیمی که حدود مشخص و ثابتی را تعیین و تثبیت خواهند کرد که جغرافیای سیاسی را از جغرافیای فرهنگی، جغرافیای اقتصادی و سایر موارد مشابه متمایز می‌سازد.

مفهوم قلمرو در علوم مجاور

درواقع، معانی متعددی از شیوه‌های مورد استفاده برای مفهوم قلمرو برداشت می‌شود. طبق نظر میشل لوسو^۱، این مفهوم بیش از حد گسترده است: در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی و اجتماعی (جغرافیا و همچنین انسان‌شناسی، علوم اجتماعی، اقتصاد و علوم سیاسی) از مفهوم قلمرو استفاده می‌شود. البته مشتقات آن نظیر صفت قلمرویی و اسم قلمروسازی نیز کاربرد دارند و در اغلب موارد تعریف دقیق، صریح و ثابتی ندارد (پنتر، ۲۰۱۰: ۱۰۹۸). قلمرو مفهومی مهم است. این مفهوم برای افراد، جوامع قومی، فرهنگی، ملی و مذهبی و همچنین برای قانونگذاران و دیوان‌سالاران مهم است. یافتن شواهد برای تأیید اهمیت قلمرو سخت نیست و خرابی‌ها و تلفاتی که به واسطه اختلافات قلمرویی به وجود آمده‌اند، همیشه گواه این اهمیت است (ناین، ۲۰۰۸: ۱۴۸).

برای بازیابی مفهوم قلمرو در تئوری اجتماعی باید به آثار میشل فوکو مراجعه شود. فوکو در سخنرانی‌هایش بین سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۸ در کالج فرانسه با عنوان «امنیت، قلمرو و جمعیت» که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد، با شیوه تبارشناسی خود نشان داد ارتباط پیچیده‌ای بین جمعیت و قلمرو در هسته نظام‌آفرینی^۲ و جابه‌جایی انسان و چیزها برای تحقق اهداف خاص وجود دارد. در دنیای مدرن، اقدامات دولت سازماندهی شده است و با مجموعه‌ای از دستگاه‌های امنیتی بیان می‌شود که به کمک گفتمان‌ها و دانش تثبیت شده است. برای فوکو، تعریف وضعیت حکومت به خودی خود به اندازه قلمرو مهم نیست، اما جمعیت در میان دستگاه‌های امنیتی، گفتمان‌ها و دانش انضباطی شکل می‌گیرد و حکومت برای حکمرانی بر آن‌ها به کار گرفته می‌شود. جالب است که فوکو از قلمرو در معنای سیاسی مرسوم آن برای انتقاد از مرکزیت قلمرو در تعریف حاکمیت استفاده می‌کند، اما از دیدگاه ارتباطی، قلمرو به‌عنوان پیونددهنده قدرت و حکومت به یکدیگر ظاهر می‌شود. رابطه بین قدرت و حکومت به‌خوبی موجب ارتباط قلمرویی می‌شود. برای عملکرد بهتر، حکومت نیاز دارد مردم را در چارچوب قدرت خود محدود کند. به‌عقیده فوکو، این هدفی است که با کمک دانش به‌دست می‌آید.

1. Mitchel Lussault
2. Governmentality

شایان ذکر است، این فضا به خودی خود مهم نیست، بلکه روابط بین مردم اهمیت دارد که در سرتاسر فضا ساخته و تثبیت می‌شود و برای حفظ سه‌گانه حاکمیت - دانش - حکومت تلاش می‌شود. بدین ترتیب، فوکو نخستین قدم را به سمت رمزگشایی مفهوم قلمرو در علوم سیاسی و اجتماعی برداشت (بریگانتی، ۲۰۱۰: ۵۵).

با نگاه حقوقی به موضوع، مشخص می‌شود قلمرو مفهومی مهم است. فیتزپاتریک^۱ (۲۰۰۵) نیز به این اهمیت اشاره کرده است که قانون برای مؤثر واقع شدن باید «اعمال» شود، اما زمانی که ساختار قلمرویی مجزا به خود می‌گیرد، نمی‌توان توضیح داد قانون چگونه اعمال می‌شود. مشکل جداکردن و مغایرت قوانین قلمرویی و غیرقلمرویی نیست؛ بلکه توضیح دقیق مفهوم قلمرو آنقدر قدرتمند است که تمامیت علم حقوق را دربرمی‌گیرد و به عبارت دیگر، به دنبال بنیان‌نهادن قلمروشناسی قانون^۲ است (بریگانتی، ۲۰۱۰: ۵۴). براین اساس، حقوقدانان قلمرو را مفهومی راهگشا و مفید می‌دانند، هرچند تا حدی توصیفش برای آن‌ها دشوار است. حقوقدانان بین‌المللی معمولاً با این امر موافق‌اند که اعمال حقوقی مانند حق حاکمیت بدون نمود واقعی^۳ آن قابل‌تصور نیست و این موارد در محدوده فضای جغرافیایی صورت می‌گیرد. چارلز دویشر^۴ می‌نویسد: پیکربندی قاطع قلمرو، کشور را به جایگاهی شناخته‌شده برای اعمال قدرت حکومت خود، مجهز می‌کند. آر. وای جنینگر نیز معتقد است هدف و مقصد حقوق بین‌الملل سنتی، تعیین حدود اعمال قدرت حق حاکمیت در یک بستر قلمرویی است. با فرض نقش ضروری قلمرو، حقوقدانان مشکل شایان توجهی در توصیف عناصر قلمرو و نقش‌های واگذارشده به آن به‌منظور شناخت و کارکرد حکومت ملی^۵ دارند و جنبه‌های دخیل‌تر واحدهای اجرایی کوچک‌تر ذکر نشده است. جورج سل^۶، نظریه متداولی را هنگام تعیین قلمرو به‌عنوان یکی از پیش‌نیازهای ضروری وجود یک کشور مطرح کرده است. با این حال قلمرو، بدنه سیاست^۷ نیست. هر کشور به سه عنصر نیاز دارد که شامل جمعیت، قلمرو و سازمان دولتی است. اما از نظر حقوقدانان قلمرو شامل چه چیزهایی است؟

ایان براون لی، با تحلیل حق حاکمیت قلمرویی نتیجه می‌گیرد که درنهایت قلمرو نمی‌تواند از حوزه صلاحیت به‌دلیل اهداف خاص متمایز شود (گاتمن، ۱۹۷۵: ۳۰-۳۱). مارگارت مور (۲۰۱۵) نیز به‌عنوان یک حقوقدان، بر مغفول ماندن مفهوم قلمرو در مطالعات نظری صحنه می‌گذارد. وی معتقد است قلمرو یکی از آن دسته عناصر نظریه سیاسی است که کمتر از هر چیز دیگر درباره آن نظریه‌پردازی شده است؛ زیرا ما اغلب به‌شکلی نسنجیده می‌اندیشیم که لازمه اقتدار حکومت، کنترل محدوده تحت اختیار است. البته این نحوه تفکر طبیعی است، زیرا دلایل فراوانی در اثبات این مدعا که حکومت‌ها موجودیت‌هایی سرزمینی هستند وجود دارد، اما تقریباً تحلیل‌های هنجاری کمتری از مسائل ویژه درباره کنترل قلمرویی یا چگونگی ارتباط این حقوق سرزمینی با یکدیگر وجود دارد. برخی از این مسائل عبارت‌اند از: کارایی^۸، حل مسائل مرتبط با کنش جمعی، حل مناقشات و تحقق برابری (مور، ۲۰۱۵: ۳-۴).

مفهوم قلمرو از نظر سیاسی معنایی ویژه دارد: محدوده‌ای که حکومت در آن دارای اختیارات قانونی است. درواقع، این مفهوم به ویژگی‌های متمایز حکومت مدرن اشاره می‌کند (اگنیو، ۱۹۹۴؛ ۲۰۰۹؛ برنر و دیگران، ۲۰۰۳؛ لارکینز، ۲۰۱۰؛ راجی، ۱۹۹۳؛ اسپریت، ۱۹۹۴). در نظریه سیاسی، قلمرو عبارتی است که در زبان اروپایی از قرن چهاردهم برای توصیف حوزه یا حتی مدار اقتصادی واحدهای دولتی مانند شهرهای آزاد، املاک فئودال‌ها یا پادشاهان به‌کار رفته است. نقش

1. Fitzpatrick
2. Territorology of law
3. concrete manifestations
4. Charles de Visscher
5. National state
6. Georges Scelle
7. the territory is not the body politic.
8. efficiency

مفهوم قلمرو طی قرن‌ها تغییر کرده است. در شکل‌های ویژه، این مفهوم به مدت‌ها قبل از قرن چهاردهم بازمی‌گردد و از آن زمان نیز اهمیت بیشتری یافته است. در زمان ما، این مفهوم دچار تغییرات زیادی شده است که تغییرات عمیق‌تر رخ داده در سیاست را نشان می‌دهد (گاتمن، ۱۹۷۵: ۳۰).

هاروی استار (۲۰۰۵)، محقق روابط بین‌الملل دانشگاه کارولینای جنوبی، معتقد است قلمرو بهترین واژه برای نشان دادن اهمیت جغرافیاست (استار، ۲۰۰۵: ۳۹۳). به عقیده ماکس وبر، کشور یک اجتماع انسانی است که موفق شده است ادعای خود را در انحصاری کردن خشونت فیزیکی مشروع درون یک قلمرو مشخص اثبات کند (وبر، ۱۹۹۴: ۳۱۰-۳۱۱؛ لارکینز، ۲۰۱۰: ۱). [حکومت] دارای قدرت قانونی و اجرایی است که به واسطه وضع قوانین ممکن است تغییر کند و از این طریق فعالیت‌های سازمان‌یافته کارکنانش را کنترل و آن‌ها را هماهنگ کند. این سیستم از قانون حاکمیتی یکپارچه است و نه فقط بر اعضای کشور، شهروندان و تمام کسانی که به واسطه تولدشان عضو کشور هستند، سیطره دارد، بلکه بر تمام امور در حوزه صلاحیتش سلطه دارد. از این‌رو، یک سازمان اجباری^۱ است که اصولی قلمرویی دارد. به علاوه، در حال حاضر استفاده از زور فقط زمانی مشروع است که حکومت آن را مجاز بداند یا تصویب کند. ادعای حکومت مدرن به منظور انحصاری کردن اعمال زور یکی از اصول حاکمیت قضایی و عملکرد مداوم آن است (وبر، ۱۹۶۸: ۵۶). مایکل مان^۲ بر این باور است که قلمروسازی متمرکز حکومت^۳ است که قدرت آن را نشان می‌دهد (مان، ۱۹۸۴). به نظر آنتونی گیدنز، حکومت‌های مدرن از حکومت‌های پیشین متمایزند؛ زیرا قلمروهای به‌دقت مرزبندی‌شده دارند که در آن به‌صورت یکنواخت اعمال قدرت می‌کنند (گیدنز، ۱۹۸۵). ونت (۲۰۰۱) معتقد است هیچ کشوری بدون قلمرو، موجودیت نخواهد داشت (ونت، ۲۰۰۱: ۲۲۱).

بر اساس گفته‌های وریزجل، تمامی عناصر یک کشور وابسته به یک بستر سرزمینی است و بدون این عنصر وجود یک کشور غیرقابل تصور خواهد بود (گاتمن، ۱۹۷۵: ۳۰). قلمرو به‌عنوان ویژگی فیزیکی کشور در تعریف معمول آن به‌عنوان عنصری مادی، به‌عنوان «بخشی از زمین» مشهود است (لارکینز، ۲۰۱۰: ۳۵). در رشته روابط بین‌الملل که کشور موضوع اصلی مطالعه است، شناخت قلمرو به‌عنوان محدوده فیزیکی کشور نه تنها در نوشته‌های رئالیست‌های کلاسیک - که قلمرو بخشی از پوسته زمین تعریف شده است - یافت می‌شود، بلکه در نظریه‌های نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها به‌عنوان متغیری مهم در انباشت قدرت به چشم می‌خورد (لارکینز، ۲۰۱۰: ۱۹-۲۰).

ونت (۲۰۰۱)، نظریه‌پرداز سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، قلمرو را «محل استقرار مادی» کشور معرفی می‌کند. شاید شگفت‌انگیزترین تحقیقات پسا‌ساختارگرایانه در مورد نقش گفتمان، به‌ویژه حاکمیت و قدرت در مرکز قدرت/ اقتدار درون قلمرو تعیین‌شده صورت گرفته است که در این تحقیقات نیز از مفهوم «قلمرو» به‌عنوان تصرف بخشی از زمین به‌عنوان فضای فیزیکی استفاده می‌شود که گفتمان حاکمیت در آن اعمال می‌شود و نشانی آشکار از مرزهای جغرافیایی اقتدار حکومت است (والکر، ۱۹۹۳: ۱۶۹).

مفهوم قلمرو به‌دلیل مبهم‌بودن آن ممکن است گیج‌کننده باشد (پنتر، ۲۰۱۰: ۱۰۹۱). اختلافات در برداشت از این مفهوم در کتاب ژان گاتمن^۴ (۱۹۷۳) به این صورت بیان شده است:

- برای سیاستمداران، قلمرو به‌معنای جمعیت و منابع درون آن است و بعضی اوقات برای ادعاهای انضمام‌طلبانه مسأله‌ای حیثیتی محسوب می‌شود.

- این مفهوم برای نظامیان، عوارض توپوگرافیکی است که به موازات فاصله یا فضا با ملاحظات تاکتیکی و راهبردی تعیین می‌شود و گاهی نیز با عنوان منابعی به‌کار می‌رود که ذخایر محلی نام می‌گیرند.

1. Compulsory organization
2. Michael Mann
3. centralised territoriality of the state
4. Gottmann

- قلمرو برای حقوقدانان، حوزه قضایی و تحدید حدود است. برای متخصصان حقوق بین‌الملل هر دو جنبه ویژگی و گسترش فضایی حاکمیت تلقی می‌شود.

- برای جغرافیدانان سیاسی قلمرو بخشی از فضا است که با خطوط مرزی محصور شده و موقعیت و ویژگی‌های داخلی آن نیز توصیف و تشریح شده است. به عبارتی، برای متخصصان علاقه‌مند به جغرافیای سیاسی، قلمرو به‌عنوان موضوعی مهم و اساسی نمود پیدا می‌کند؛ مفهومی فضایی که روابط لازم بین سیاست، مردم و محیط طبیعی را ایجاد می‌کند و با رویکردی کاملاً تحلیلی باید به گروهی از مفاهیم مانند محل، منابع طبیعی، پراکندگی جمعیت، الگوهای اسکان، شیوه‌های زندگی و غیره تقسیم شود. جنبه مهم قلمرو به‌عنوان واحد در سازمان سیاسی فضا که در یک برهه زمانی تعریف می‌شود، روابط بین جامعه و زیست‌بوم آن‌ها و همچنین روابط بین جامعه و همسایگان‌شان است که کمتر بررسی شده است (گاتمن، ۱۹۷۳: ix).

گاتمن پیچیدگی‌های ذاتی مفهوم قلمرو را جداسازی و تفکیک کرده است. قلمرو، جمعیت و منابع طبیعی را به تعلقات احساسی مرتبط می‌کند و به‌عنوان زمینه‌ای فهمیده می‌شود که به موضوعات تاکتیکی و راهبردی مرتبط است؛ قلمرو مفهومی قانونی است که ذاتاً با صلاحیت و حاکمیت در هم تنیده شده است و همچنین بخشی از فضای محصور است که برای استقرار و فهرست‌شدن آماده است. این مفهوم، سیاست و مردم و محیط را به هم مرتبط می‌کند و می‌توان به این عناصر متفاوت به‌تنهایی یا به‌عنوان بخشی از تجزیه و تحلیل‌های ترکیبی توجه کرد (گاتمن، ۲۰۱۳: ۶۶).

نتیجه‌گیری

قلمرو مفهومی مهم است که کمتر به آن توجه شده است. این مفهوم عناصری را در خود جای می‌دهد که هر یک به‌تنهایی معنا و کارکردی مشخص دارند، اما در پیوند با قلمرو و دیگر عناصر مرتبط با قلمرو، معنا و کارکردی متفاوت دریافت می‌کنند. درواقع، قلمرو، گستردگی فضایی واحدهای سیاسی را مشخص می‌کند. وقتی درباره کشور صحبت می‌شود، درواقع درباره واحدهای قلمرویی سخن گفته می‌شود. قلمرو ترتیبات فضایی میان واحدها ایجاد می‌کند که شامل فاصله جغرافیایی بین دو واحد است. این فاصله پویاست؛ زیرا با تغییر فناوری‌های حمل‌ونقل و ارتباطات، فاصله زمانی بین واحدها نیز تغییر می‌کند. قلمرو دربرگیرنده سرزمین، مردم، حکومت و سیاست است. رابطه مردم با سرزمین، رابطه‌ای مستقیم و دوسویه است. به عبارت دیگر، قلمرو مکانی است که مردم در آن زندگی می‌کنند. به‌این ترتیب، مردم با پیوندزدن خود با مکان و حس محیطی پایداری که با زیستگاه خود برقرار می‌کنند به آن مکان هویت می‌بخشند که با مرور زمان اهمیتی نمادین برای مردم خود پیدا می‌کند. همین وابستگی به زمین است که قلمروسازی در انسان را زنده نگه می‌دارد. در نتیجه شکل‌گیری هویتی مشترک، مردم که پیش از این به‌صورت گروه‌هایی جدا از هم بوده‌اند، به «ملت» تبدیل می‌شوند و بر داشته‌های مشترک خود تأکید می‌کنند.

همچنین، رابطه سرزمین با حکومت را می‌توان زمینه‌ساز حکمرانی در نظر گرفت. قلمرو در نتیجه اقدامات یک موجودیت سیاسی (حکومت) در کنترل و نظارت بر یک محدوده جغرافیایی موجودیت می‌یابد. سازماندهی فضا، فرایند کنترل و نظارت بر سرزمین را برای حکومت تسهیل می‌کند و مهم‌ترین وظیفه حکومت در ارتباط با سرزمین در نظر گرفته می‌شود. حال حکومت برای مدیریت بهتر و تحقق عدالت نیازمند پیروی از اصولی است که سیاست یا خطامشی نامیده می‌شود. تدوین قوانین و تضمین اجرای آن‌ها به تعاملات بین مردم نظم می‌بخشد و در این چارچوب از حقوق مالکیت چه به‌صورت فردی و چه به‌شکل گروهی صیانت می‌شود.

درمجموع، نویسندگان با بررسی مفهوم territory و جنبه‌های مختلف استفاده از آن در متون مختلف و نیز کاربردهای این مفهوم در متون تخصصی جغرافیای سیاسی معتقدند استفاده از معادل «قلمرو» برای این مفهوم در زبان فارسی صحیح‌تر است؛

زیرا در متون تخصصی جغرافیای سیاسی وقتی از territory صحبت می‌شود، مفهومی عمیق‌تر مورد نظر است که عناصری مشخص را در خود جای می‌دهد. مفهوم قلمرو علاوه بر بعد جغرافیایی، دارای دو بعد سیاسی و حقوقی نیز است که کارکرد کنترل و نظارت نتیجه این دو بعد قلمرو هستند. وظایف شکل‌دادن به مرزها و نیز حفاظت از آنها بر عهده حکومت است، درحالی‌که مفهوم سرزمین فقط بعد جغرافیایی - انسانی را پوشش می‌دهد و دربرگیرنده ابعاد سیاسی و حقوقی نیست.

منابع

۱. کاویانی‌راد، مراد، ۱۳۹۲، **پردازش مفهوم قلمرو از دیدگاه جغرافیای سیاسی**، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره هفدهم، شماره ۴.
۲. مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۸۱، **جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی**، انتشارات سمت، تهران.
۳. محمدی، حمیدرضا و دیگران، ۱۳۹۱، **جهانی‌شدن و سرزمین‌سازی در جغرافیای سیاسی**، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره ۴۴، شماره ۸۰.
۴. مک‌لین، ایان، ۱۳۸۱، **فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد**، ترجمه حمید احمدی، نشر میزان.
۵. مویر، ریچارد، ۱۳۷۹، **درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی**، ترجمه دکتر درّه میرحیدر، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۶. میراحمدی، فاطمه‌سادات، ۱۳۹۵، **تیین سیر اندیشه در جغرافیای سیاسی**، رساله دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، راهنما: دکتر دره میرحیدر.
۷. میرحیدر، درّه، ۱۳۸۴، **بررسی مفهوم Territoriality و تحول آن از دیدگاه جغرافیای سیاسی**، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال اول، شماره ۱.
۸. میرحیدر، درّه و محمدنوف حیدری‌فر، ۱۳۸۵، **تحول مفهوم سرزمین در عصر جهانی‌شدن**، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره ۲.
۹. میرحیدر، درّه و همکاران، ۱۳۹۲، **مبانی جغرافیای سیاسی**، انتشارات سمت، تهران.
۱۰. هاگت، پیتر، ۱۳۸۶، **جغرافیا ترکیبی نو**، ترجمه شاپور گودرزی‌نژاد، انتشارات سمت، تهران.
۱۱. معین، محمد، ۱۳۶۳، **فرهنگ معین**، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۲. عمید، حسن، ۱۳۶۳، **فرهنگ فارسی عمید**، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۳. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، **لغت‌نامه**، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
14. Agnew, J., 1994, **The territorial trap: The geographical assumptions of international relations theory**, Review of International Political Economy, Vol. 1, No. 1, PP. 53° 80.
15. Agnew, J., 2003, **Geopolitics: Re-visioning world politics**, 2nd edition, Routledge, New York.
16. Albert, M., 2001, **Territoriality and modernization, workshop "the cluster of water, Energy and the Human Environment**, Jordan, October 20-21, 2001, Institute for Global Society Studies University of Bielefeld.
17. Amid, H., 1984, **Amid Persian Encyclopedia**, AmirKabir publication, Tehran. (In Persian)
18. Anidjar, G., 2004, **Terror right**, CR: The New Centennial Review vol.4, No.3, PP. 35° 69.
19. Baldwin, T., 1992, **The Territorial State**, In Gross, H & Harrison, R. (Eds), Jurisprudence: Cambridge Essays, Clarendon Press, Oxford, PP. 207° 230.
20. Brenner, N. Jessop, B. Jones, B. and MacLeod, G. Eds. 2003, **State / space: A reader**, Blackwell Publishing, Oxford.
21. Brighenti, A. M., 2010, **On territorology: Towards a general science of territory**, Theory, Culture & Society (SAGE), Vol. 27, No. 1, PP. 52° 72.
22. Cairo, H., 2004, **the field of Mars: Heterotopias of territory and war**, Political Geography, No.23, PP. 1009° 1036.

23. Connolly, W., 1996, **Tocqueville, Territory and Violence**, In Shapiro, M. and Alker, H. (Eds), *Challenging Boundaries: Global Flows, Territorial Identities* University of Minnesota Press, Minneapolis, PP. 141– 164.
24. Cowen, D. and Gilbert, E., 2008, **The politics of war, citizenship, territory**, In Cowen, D. and Gilbert, E. (Eds), *War, Citizenship, Territory*, Routledge, London, PP. 1– 30.
25. Cox, K., 2002, **Political Geography**, Blackwell, Oxford.
26. DehKhodda, A. A., 1998, **Persian Dictionary**, Tehran University Publication. (*In Persian*)
27. Delaney, D., 2005, **Territory: A Short Introduction**, Blackwell, Oxford.
28. Elden, S., 2009, **Terror and territory: The spatial extent of sovereignty**, University of Minnesota Press, Minneapolis.
29. Elden, S., 2013, **The Birth of Territory**, University of Chicago Press, Chicago.
30. Elden, S., 2013, **The Signii can□of Territory**, *Geographica Helvetica*, No. 68, PP. 65-68.
31. Fitzpatrick, P., 2005, **Taking place: The spaces and timing of law**, Birkbeck College Anthropology of Law Workshop Paper.
32. Giddens, A., 1985, **The Nation-State and Violence**, Polity, Cambridge.
33. Gottmann, J., 1973, **The Signii can□of Territory**, Charlottesville VA, University of Virginia Press.
34. Gottmann, J., 1975, **The evolution of the concept of territory**, *Social Science Information*, Vol. 14, No. 3, PP. 29– 47.
35. Grotius, H., 1964, **The Law of War and Peace**, Vol. 2, Oceana Publications Inc, New York.
36. Haggett, P., 2007, **Geography**, Translated by: Godarzi Nejad, Sh., Samt Publication, Tehran. (*In Persian*)
37. Hindess, B., 2006, **Terrortory**, *Alternatives*, No. 31, PP. 243– 257.
38. KavinaniRad, M., 2013, **Processing the concept of territory in terms of political geography**, *The Journal of Spatial Planning*, Vol. 17, No. 4. (*In Persian*)
39. Krasner, S. D., 1999, **Sovereignty: Organized hypocrisy**, Princeton University Press, NJ: Princeton.
40. Larkins, J., 2010, **From hierarchy to anarchy: Territory and politics before westphalia**, Palgrave, Basingstoke.
41. Mann, M., 1984, **The autonomous power of the state: Its origins, mechanisms and results**, *Archives Européennes de Sociologie*, No. 25, PP. 185– 213.
42. McLean, I., 2002, **Oxford political science dictionary**, Translated by: Ahmadi, H., Mizan publication, Tehran. (*In Persian*)
43. MirAhmadi, F., 2016, **Explanation of evolution of idea in political geography**, Ph.D Thesis, Political Geography, University of Tehran. (*In Persian*)
44. MirHeadar, D. and HeaidariFar, M., 2006, **Evolution of territory in era of globalization**, *Geopolitics Quarterly*, Vol. 2, No. 2. (*In Persian*)
45. MirHeadar, D. et al., 2013, **Principle in political geography**, Samt Publication, Tehran. (*In Persian*)
46. MirHeadar, D., 2005, **Territoriality and its Evolution in Political Geography**, *Geopolitics Quarterly*, Vol 1, No. 1. (*In Persian*)
47. Moeain, M., 1984, **Moeain encyclopedia**, 6th edition, AmirKabir publication, Tehran. (*In Persian*)
48. Mohammadi, H. R. et al., 2012, **Globalization and territoriality in political geography**, *Human Geography Research Quarterly*, Vol. 80, No. 44, PP. 85-102. (*In Persian*)
49. Mojtahedzadeh, P., 2002, **Political geography and geopolitics**, Samt Publication, Tehran (*In Persian*)
50. Muir, R., 2000, **Political geography: A new introduction**, Translated by: MirHeadar, D., National Geography Organisation Publication, Tehran. (*In Persian*)

51. Murphy, A., 2012, **Entente territorial: Sack and Raffestin on territoriality**, Environment and Planning D: Society and Space, Vol. 30, No. 1, PP. 159- 172.
52. Nine, C., 2008, **A Lockean theory of territory**, Political Studies, Vol. 56, No.1, PP. 148–165.
53. Paasi, A., 2000, **Territorial identities as social constructs**, Hagar vol. 1, PP. 91–113.
54. Paasi, A., 2003, **Territory**, In Agnew, J., Mitchell, K. and Tuathail, G. O. (Eds), A Companion to Political Geography Blackwell, Malden, MA, PP. 109– 122.
55. Painter, J., 2010, **Rethinking territory**, Antipode, Vol. 42, No. 5, PP. 1090– 1118.
56. Parker, G., 2004, **Sovereign city: The city-state through history**, Reaktion Books, London.
57. Teschke, B., 2003, **The myth of 1648: Class, geopolitics and the marking of modern international relations**, Verso Press, New York.
58. Ruggie, J. G., 1993, **Territoriality and beyond: Problematizing modernity in international relations**, International Organization, Vol. 41, No. 1, PP. 139– 174.
59. Sack, R., 1986, **Human territoriality: Its theory and history Cambridge**, University Press, Cambridge.
60. Sassen, S., 2000, **Territory and territoriality in the global economy**, International Sociology, Vol. 15, No. 2, PP. 372– 393.
61. Spruyt, H., 1994, **The sovereign state and its competitors**, Princeton University Press, Princeton, NJ.
62. Starr, H., 2005, **Territory, proximity and spatiality: The geography of international conflict**, International Studies Review, Vol. 7, No. 3, PP. 387– 406.
63. Strassaldo, R., 1989, **Border studies: The state of the art in europe**, In Borderlands in Africa, In Asiawaju, A. I. and Adeniyi, P. O. (Eds), University of Lagos, Lagos.
64. Verzijl, J. H. W., 1970, **International law in historical perspectives**, Leyden: Visscher.
65. Vollaard, H., 2009, **Political territoriality in the European Union**, Department Political Science, Publisher Leiden University.
66. Walker, R. B. J., 1993, **Inside / Outside: International Relations as Political Theory**, Cambridge University Press, Cambridge.
67. Watner, C., 2010, **The territorial assumption: Rationale for conquest**, Journal of Libertarian Studies, Vol. 22, PP. 247– 260.
68. Weber, M., 1968, **Economy and Society**, Bedminster Press, New York.
69. Weber, M., 1994, **The profession and vocation of politics**, In Lassman, P. and Speirs, R. (Eds), Weber: Political writings, Cambridge University Press, Cambridge; New York, PP. 309– 369.
70. Wendt, A., 2001, **Social theory of international politics**, Cambridge University Press, Cambridge.
71. Ypi, L., 2013, **Territorial rights and exclusion**, Philosophy Compass, Vol. 8, No. 3, PP. 241– 253.